

## تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین

محسن بهرامی<sup>۱</sup>

چکیده

یکی از دیدگاه‌های مطرح در خصوص منبع و منشأ حجیت سنت پیامبر در تبیین محتوای وحی و نیز ولایت بر امور مسلمین، نظریه تفویض دین به پیامبر است. بر اساس آن پیامبر و همچنین امامان به لحاظ برخوردارگی از خلق عظیم و تربیت ویژه به مرتبه ای رسیده اند که مظهر علم و اراده خدا شده‌اند و بدین لحاظ هرچه گفته یا کرده‌اند، عین خواست و اراده خداست و از همان اعتبار و حجیت برخوردار است. در این نوشتار تلاش بر این است، نظریه یاد شده با تکیه بر آراء مفسران شیعه مورد تأمل و نقد قرارگیرد.

کلید واژه ها: خلق عظیم، تفویض دین، سنت، مظهر، حکمت فاعلی، حکمت غایی، عصمت، علم، تشریح، استقلال، ولایت، انسان کامل

## ۱. طرح مسئله

بعد از قرآن کریم مهم‌ترین منبع اخذ دین به ویژه در بخش احکام سنت پیامبر و ائمه است. یکی از مسائلی که در زمینه سنت معتبر پیامبر مطرح است، این است که سنت پیامبر از چه جهت و چرا حجیت است؟ به عبارت دیگر آنچه پیامبر انجام داده است، از چه منبعی سرچشمه گرفته است؟

در پاسخ به آن صاحب نظران و اندیشمندان فریقین با استناد به شواهد آیی و روایی نظراتی را اظهار داشته اند از آن جمله:

۱. از طریق وحی و توسط راهنمایی و آموزش امین وحی یعنی حضرت جبرائیل

۲. از طریق الهام و قذف در قلب پیامبر

۳. از طریق اجتهاد و آگاهی و استنباط پیامبر از قرآن و قواعد دینی و آنچه از فیوضات وحی و تعلیم الهامی که محصول خواندن و نوشتن و کسب و بحث نیست به دست آمده است، در صورتی که وحی در مورد اجتهاد ایشان ساکت باشد (ابوشهبه، ۵).

۴. نظریه تفویض دین به مظهر اراده خدا (پیامبر و ائمه) به لحاظ برخورداری از خلقت عظیم و تربیت ویژه.

در تأیید و توجیه رأی نخست برخی از قرآن پژوهان به احادیثی همچون حدیث اریکه استناد می کنند که بر اساس آن به پیامبر دو چیز داده شده است: یکی کتاب خدا و دیگری مانند او: «أَلَا أَنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ...» که تعبیر «مثله» به بیان کتاب یعنی سنت معنا شده است (حاکم نیشابوری، ۸/۱ و ۱۰۹؛ ابن ماجه قزوینی، ۶/۱؛ دارمی، ۱۱۷/۱).

این گروه که قرآن و سنت را از یک منبع و مستند به وحی دانسته اند، جهت تمایز بین قرآن و سنت، برای وحی اقسامی قائل شده اند. علامه عسگری با الهام از آیات «فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (القیامة/۱۸ و ۱۹) وحی را دو قسم قرآنی و بیانی تقسیم نموده اند و خطابی از دانشمندان اهل سنت آن را دو قسم آشکار و متلو (قرآن) و پنهان و غیر متلو (سنت) دانسته است. (نک: ابوشهبه/۱۵؛ همچنین: معارف، ۳۳؛ نجارزادگان، تفسیر تطبیقی، ۱۶۹).

به نظر می رسد آنچه صاحبان دیدگاه مذکور درباره منشأ و منبع سنت گفته اند، شامل احکام ولایی و حکومتی آن حضرت نمی شود و تنها به آنچه ایشان در تبیین محتوای وحی فرموده اند، اختصاص دارد.

علامه طباطبایی معتقدند که آن بخش از سنت پیامبر که در احکام ولایی و حکومتی ایشان جلوه گر شده است، نه از طریق وحی و فرود آمدن روح الامین بلکه به واسطه الهام پنهانی و القای در قلب ایشان بدون دخالت فرشته وحی حاصل می شود و روایاتی را هم که در خصوص علم پیامبر وارد شده است، مؤید این سخن می دانند (همو، ۵/ ۸۰، ذیل النساء، ۱۰۵-۱۲۶).

ایشان در همین مورد در تفسیر آیه «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (النساء، ۱۱۳) می فرمایند: از آیات مختلف استفاده می شود، مراد از انزال همان وحی کتاب و حکمت است؛ ولی علمی که جمله «مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» به آن اشاره دارد، همان نیست که به وسیله وحی کتاب و حکمت به او آموخته اند؛ زیرا مورد آیه قضاوت های پیغمبر است، در حوادثی که اتفاق می افتاد و مرافعاتی که برای حل آن به آن حضرت مراجعه می کردند و ایشان به رأی خاص خود نظر می دادند و این آراء خاص گرچه متوقف بر کتاب و حکمت است، ولی به هیچ وجه خود کتاب و حکمت نیست؛ بلکه رأی و نظر شخص پیامبر است (همو، ذیل آیه).

ملاحظه می شود، علامه طباطبایی آراء حکومتی و قضایی پیامبر را محصول تطبیق اجتهادات او بر وحی یعنی کتاب و حکمت می دانند. متنها او در این اجتهاد مؤید به الهام و القاء پنهانی است. علامه روایاتی را که اشاره دارند، پیامبر و امام دارای روحی به نام روح القدس است که او را از معصیت و خطا حفظ می کند، بر همین معنا حمل می نماید (نک: همان).

البته عمده بحث در این مقاله در نقد برداشتی است که برخی از پاره ای از روایات بیان کرده و از آن به نظریه تفویض دین نامبردار ساخته اند؛ لذا اینک چکیده آن را می آورم و نکاتی را در نقد آن با تکیه به منابع شیعی معاصر متذکر می شوم.

برخی از اندیشمندان شیعی با استناد به روایات باب هفتم «کتاب الحجة» اصول کافی و برخی دیگر از منابع روایی شیعه و الهام از نظریه عرفانی ولایت، منشأ و منبع سنت را تربیت ویژه پیامبر و برخورداری ایشان از خلقت عظیم دانسته و بر این باورند که آن حضرت به مرتبه ای از قرب به خدا و عصمت رسیده که مظهر اراده خدا شده بود و هرچه می گفت یا انجام می داد، مرضی و بلکه عین اراده خدا بود و همین در مورد ائمه نیز جاری است؛ از این رو برای پیامبر و ائمه قائل به نوعی استقلال در تشریح احکام دینی و حکومتی شده اند که از آن در لسان روایات به تفویض امر دین تعبیر شده است و این معنا نیز با توحید ربوبی هیچ منافاتی ندارد (نک: نجارزادگان، خلق عظیم و تفویض دین، ش ۸۴).

این نظریه با قدری اصلاح و توسعه می‌تواند پشتوانه همان تمثیل زنبور عسل در مشاهده و چشیدن شهد گل‌های عوالم قدس و دادن عسل به عوالم نازل واقع شود (نک: سروش، بشر و بشیر... طوطی و زنبور در پاسخ به آیت الله سبحانی)؛ زیرا آن نظریه نیز متکی به نظریه «ولایت یا نبوت مقامی» در نزد عرفاست که با ختم نبوت قطع نمی‌شود (نک: حسن زاده آملی، ۱۳۴۰).

در این مقاله تلاش بر این است که کاستی‌ها و تعارض‌های درونی این نظریه با تکیه بر آراء تفسیری مفسران شیعه دوره معاصر به‌خصوص علامه طباطبایی و آیت الله مکارم شیرازی نشان داده شود. موضوعات مورد نقد عبارت‌اند از:

- پایان یافته پنداشتن امر تربیت و تأدیب پیامبر و استغنائی ایشان از هدایت مستمر و تأیید و تسدید الهی.
- مرادف دانستن برخورداری پیامبر از خلق عظیم با مقام مظهریت و قرب فرائض یا قرب نوافل آن گونه که عرفا پنداشته‌اند.
- مرادف و ملازم دانستن تفویض دین با استقلال پیامبر در تشریح احکام دینی و حکومتی.
- قول به ملازمه کلی و دائمی بین فرمان به اطاعت مطلق از دستورات پیامبر و ائمه و معصومیت ایشان.

#### ۲. بررسی دعوی استقلال پیامبر در احکام حکومتی

در برخی از آیات قران کریم میان احکام خدا و رسول تفکیک شده است؛ مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء، ۵۹) که در آن میان اطاعت از خدا و اطاعت از رسول تفکیک شده است و مانند: «فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا يَأْتِيهِمْ الْآخِرُ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (التوبة، ۲۹) که میان معصیت خدا و معصیت رسول تفکیک به عمل آمده‌است

و مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد، ۳۳) که معصیت رسول و حرام نشمردن آنچه او حرام شمرده، موجب تباهی اعمال دانسته شده است.

برخی از مفسران مانند علامه طباطبایی از این آیات چنین استنباط نموده‌اند که پیامبر علاوه بر شأن ابلاغ وحی و تبیین محتوای آن که لازم الاتباع است، دارای پاره‌ای از احکام ولایتی و حکومتی است که در آنها بدون واسطه وحی براساس ظواهر قوانین قضاء یا با مشورت مردم داوری و حکومت می‌نمود (نک: همو، ۱۳۸۷/۴) و این احکام ولایتی همانند احکام و تعالیم وحیانی و آسمانی لازم الاتباع‌اند.

برخی بر این باورند که یکی از ابعاد تفویض دین همین اعطای اختیارات وسیع حکومتی به پیامبر است و سبب و حکمت فاعلی اعطای چنین اختیارات مطلق و مستقل لزوم تبعیت از ایشان شایستگی اخلاقی و عصمت آن حضرت است (نک: نجار زادگان، بخلق عظیم و تفویض دین، ش ۸۴).

این نظر که احکام حکومتی آن حضرت در همه موارد متکی به وحی نبوده، از سوی بسیاری از مفسران پذیرفته شده است؛ اما این ادعا که پیامبر در صدور چنین احکامی به خود وانهاده بود و اقوال و افعال او به لحاظ برخوردار از خلق عظیم یا ولایتی که ناشی از تجربه اتحادی و قرب به خداست مورد تأیید و بلکه عین خواست خدا بوده است، با ظواهر آیات متعددی از قران کریم که حاکی از نظارت عالی خداوند بر این قبیل آراء و احکام آن حضرت و اعمال و تصرف در آنها است، منافات دارد؛ از آن جمله:

الف. لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿آل عمران، ۱۲۸-۱۲۹﴾

صاحب تفسیر نمونه درباره آیه نخست از میان اقوال تفسیری این قول را ترجیح می‌دهد که حق هرگونه تصمیم‌گیری مستقل در مورد سرنوشت کافران یا مؤمنان فراری از جنگ از پیامبر سلب شده است و این قول را آیه بعدی نیز تقویت می‌نماید که می‌فرماید: آنچه در آسمان و زمین است، از آن خداست هرکس را بخواهد می‌بخشد و هرکس را

بخواهد، عذاب می‌کنند؛ یعنی عفو و بخشش آنان به دست تو ای پیامبر نیست (نک: همو، ۸۱/۳ و ۸۲ و ۸۴).

ناگفته نماند که از آیه نخست تفسیر دیگری نیز شده است که البته با آیه بعدی تناسبی ندارد؛ که آن جمله معترضه ای است برای بیان این که امر غلبه یا شکست در دست تو نیست تا تو را در موقع پیروزی ستایش و در موقع شکست ملامت نمایند؛ بلکه تنها به دست خداست (نک: همان، ۸۲/۳؛ طباطبایی، ۹/۴).

روشن است که اگر این معنا نیز مراد باشد، بر محدودیت قدرت و ولایت تکوینی آن حضرت تصریح دارد؛ چنان که قبول معنای نخست نیز تلویحاً بر محدودیت ولایت تشریحی آن حضرت گواه می‌دهد و هر دو معنا در تعارض با حکمت فاعلی تفویض دین است که در آن ادعا شده است، قرب به خداوند و فزونی در او سبب می‌شود که اولیاء خدا مظهر علم و اراده خدا شده و کلامشان عین کلام خدا و امر و نهی‌شان عین امر و نهی الهی است شود (نک: سروش، بشر و بشیر).

ب. عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَا لِكُلِّ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعَلَّمِ الْكَافِرِينَ (التوبة، ۴۳)؛ خدا تو را ببخشد، چرا پیش از آن که کسانی که راست می‌گویند، برای تو روشن شود و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟

آیه در مقام عتاب و سرزنش پیامبر است که به درخواست کسانی از ایشان که برای شرکت نکردن در جهاد عذر تراشی می‌کردند، پیش از آن که ماهیت آنان معلوم شود، موافقت نمودند. یعنی جا داشت که به هیچ وجه اذن نمی‌دادی و اگر اجازه نمی‌دادی زودتر رسوا می‌شدند و ایشان به خاطر سوء نیت مستحق این معنا بودند؛ نه این که بخواهد بفرماید، اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک‌تر و اصولاً دارای مصلحت بیش‌تری بود و سبب تقویت سپاه مسلمین می‌شد (نک: طباطبایی، ۲۸۵/۹).

در هر صورت اجازه پیامبر سبب شد، حیثیت آنها محفوظ بماند و سرپوشی بر نفاق آنها باشد. آنچه روشن است، صرف نظر از این که این عمل پیامبر را ترک اولی یا ترک

اصح بدانیم یا نه، خداوند تعالی عمل آن حضرت را مورد عتاب قرار داده است (نک: مکارم شیرازی، ۴۲۸/۷).

این درحالی است که اگر روایات مربوط به تفویض دین در حوزه اداره جامعه به آن معنا باشد که هر کاری پیامبر انجام داده است، به لحاظ برخورداری از خلق عظیم عین دین است و اذن پیامبر عین اراده خدا و مرضی او بود، دیگر تعبیر «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» لغو می‌نمود و لزومی نداشت به ایشان بفرماید، چرا چنین کردی و به آنها اجازه دادی و چون و چرا با کسی که همه اختیارات به او تفویض شده و رفتارش عین دین است، معقول نیست.

همچنین از این قبیل آیات به روشنی بر می‌آید، امر تأدیب و تربیت پیامبر تمام نشده بود و همچنان ادامه داشت و آن طور نیست که برخورداری آن حضرت از خلق عظیم ایشان را از تعلیم و تربیت و رسیدن به مراتب بالاترکمال بی‌نیاز ساخته باشد. او پیوسته نیازمند بود، بر علم و کمالات افزوده شود؛ به همین رو خداوند به او فرمود: «وَلَا تَجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴)

خداوند در آیه مورد بحث با تعبیری عتاب آلود فرمود: «لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ؟ چرا به آنها اجازه دادی؟» یعنی اگر به آنها اجازه نمی‌دادی، چهرة دروغگویان از راستگویان را زودتر می‌شناختی یا مؤمنان آنها را زودتر می‌شناختند و رسوایی واقعی آنها آشکار می‌شد (نک: مکارم شیرازی، ۴۲۹/۷).

اگر آن حضرت خود از اسرار قلبی آنها آگاه بود، جمله «حَتَّى يَتَّبِعِنَا لِكُلِّ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعَلَّمِ الْكَافِرِينَ» چه وجهی دارد؟ مگر آن که گفته شود، منظور آگاهی مؤمنان از احوال منافقان است؛ نه آگاهی پیامبر که در این صورت باید آیاتی نظیر آیه «وَمِنْ حَوَالِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (التوبة، ۱۰۱) را نیز بر خلاف ظاهرش معنا کرد.

نکته دیگری که از این آیه به روشنی درک می‌شود، این است که پیامبر - آن‌چنان که برخی ادعا کرده‌اند - بی‌اذن خدا از باطن و نیات انسان‌ها آگاه نیست؛ بلکه علم آن

حضرت یا از طریق علامت و امارات ظاهری است که آیه شریفه ذیل به آن اشارت دارد: «وَ تَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد، ۳۰) یا از طریق آگاهیدن خداست که آیات ذیل بر آنها دلالت دارد: «يَخَذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ» (التوبة، ۶۴)؛ «قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (التوبة، ۹۴)؛ «فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا نَبَأِي الْعَلِيمِ الْخَبِيرُ» (التحریم، ۳).

موضوع این مقاله حدود علم پیامبر نیست؛ اما از آنجا که طرف‌داران نظریه تقویض دین معتقدند، پیامبر به چنان مرتبه‌ای از قرب رسیده بود که مظهر علم و اراده خدا شده بود، این قبیل آیات را که در تعارض آشکار با آن برداشت است، آوردیم؛ زیرا معنا ندارد که خدا مظهر خود را نکوهش و ملامت نماید یا رأی او را مورد چون و چرا قرار دهد. صاحب تفسیر نمونه در پاسخ به این پرسش که مگر پیامبر آنها را نمی‌شناخت، می‌نویسد: «اولاً پیامبر از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنایی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست؛ بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد و ثانیاً هدف تنها این نبوده است که پیامبر بدانند؛ بلکه ممکن است هدف این بوده است که همه مسلمانان آگاه شوند، هر چند روی سخن به پیامبر است» (۴۳۰/۷).

البته علامه ذیل آیه شریفه با استناد به روایتی در صدد توجیه آن برآمده است. این روایت به نقل از علی بن جهیم ناصبی چنین است: «من وارد مجلس مأمون شدم و علی بن موسی (ع) نیز در آنجا حضور داشتند. مأمون رو به آن حضرت کرد و گفت: یا بن رسول الله! آیا نظر شما این نیست که انبیاء معصوم‌اند؟ فرمودند: چرا. مأمون در ضمن پرسش‌های خود پرسید: یا ابا الحسن پس آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» چه معنا دارد؟ حضرت (رضاع) فرمود: این از قبیل مثل معروف «در، به تو می‌گویم دیوار تو بشنو» است. خدای تعالی در این آیه روی سخن خود را به پیغمبرش کرده؛ لیکن مقصودش امت او است و همچنین است آیه «لَنْ أَسْرُكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَنْكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اگر شرک بوزی عملت بی اجر می‌شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» و نیز آیه «وَلَوْ لَا أَنْ نَبِّئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ

إِنَّهُمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ اگر نبود که ما تو را ثابت قدم کرده بودیم، چیزی نمی‌ماند که تو هم مقدار کمی متمایل به ایشان می‌شدی». مأمون گفت: درست فرمودی یا بن رسول الله (۴۰۳/۹).  
ج. لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (التوبة، ۴۸)؛ آنها پیش از این نیز اقدام به فتنه‌انگیزی کردند و کارها را برای تو دگرگون ساخته‌اند تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت؛ در حالی که آنها کرامت داشتند.

پس از آن‌که در آیات قبل منافقان و خطر آنها معرفی و پرده از نیت آنها بر داشته می‌شود، در این آیه «به پیامبر هشدار می‌دهد که این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب می‌پردازند» و کارها را برای تو وارانه نشان می‌دهند. اشاره به عبدالله ابن ابی که در جنگ احد از میانه راه برگشت؛ اما هیچ‌گاه این توطئه‌ها به جایی نرسید و سرانجام فتح و پیروزی فرا رسید و حق آشکار شد (مکارم شیرازی، ۴۳۷).

از هشدار خدا به پیامبر که منافقین پیش‌تر نیز فتنه‌انگیزی کردند، بر می‌آید که گویی عملکرد گذشته آنها به فراموشی سپرده شده است که خداوند در این آیات دوباره نیت واقعی آنها را این‌گونه بازگو می‌نماید: افراد مؤمن اذن تقاعد و شرکت نکردن در جنگ نمی‌خواهند و این منافقان اگر راست می‌گویند و واقعاً قصد شرکت در جهاد داشتند، مقدمات آن را فراهم می‌ساختند. مقصود اینها از اذن و اجازه گرفتن فتنه‌انگیزی است؛ هم چنان که در گذشته نیز چنین کرده‌اند. روشن است که حق تعالی بیش از پیش آن حضرت و پیروانش را نسبت به شناخت منافقین و تظاهر به خیر خواهی آنها آگاه می‌سازد و این در تداوم عنایات و هدایت‌های او نسبت به حبیب خودش است.

از جمله «وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» معلوم می‌شود، منافقان در گذشته توانسته بودند با چرب‌زبانی و فریب‌کاری اموری را بر آن حضرت وارنه نشان دهند و اگر مدد وحی نبود، ایشان با عنایت به جنبه بشری خود تحت تأثیر آنها قرار می‌گرفت؛ چنان که در سوره توبه به آن توجه می‌دهد: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِّنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ» (التوبة، ۱۰۱). این چنین به

پیامبر خطر برخی منافقان را که گرد ایشان جمع شده بودند و چنان حرفه ای عمل می‌کردند که قابل شناسایی از طریق عادی نبودند، گوشزد می‌نماید.

زمخشری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه چنین می‌نویسد: «یعنی علیرغم زیرکی تو بر تو پنهان‌اند. "نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ" یعنی جز خدا آنان را نمی‌شناسد و بر راز آنان آگاه نیست؛ چون آنان کفر در درون دلشان پنهان داشتند و خود را نزد تو چون مؤمنان مخلص نشان می‌دادند؛ طوری که به مؤمن بودن آنان شک نمی‌کردی؛ چون آنان بر نفاق عادت کرده بودند و سابقه درازی داشتند (نک: ۳۰۶/۲).

از این آیه محدودیت علم پیامبر به خوبی روشن می‌شود. بنابراین مقتضای خلق عظیم و قرب معنوی داشتن این نیست که ایشان به همه امور علم و آگاهی داشته باشد یا به هیچ وجه تحت تأثیر منافقان قرار نگیرد و فریب خوردن ایشان محال باشد؛ مگر آن که خداوند ایشان را از نیرنگ آنان مطلع سازند؛ چنان که آمده است: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْرُوكَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَضْرُوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (النساء، ۱۱۳)

اصولاً نحوه مواجهه مؤمنان، منافقان و کافران با پیامبر اسلام (ص) حکایت از این واقعیت می‌کند که آنها چنین برداشتی درباره او نداشتند که به خودی خود و از نزد خود به لحاظ برخورداری از خلق عظیم و تقرب به خدا همه چیز را می‌داند و به نیات آنها واقف است و هر چه می‌کند، همان چیزی است که خدا خواسته است و بدین لحاظ بی‌نیاز از مشورت و نصیحت است؛ مگر زمانی که با قرینه ای در می‌یافتند، در موردی آنچه می‌گوید یا انجام می‌دهد، به فرمان خداست؛ هم‌چنان‌که آن حضرت در قضیه جنگ احد در خصوص جنگیدن در داخل یا بیرون از مدینه تمایل به خروج از مدینه نداشت و رأی عبدالله بن ابی را ترجیح داد؛ اما مسلمانان با نظر آن حضرت مخالفت کردند و آن حضرت نیز این مخالفت را سرزنش نکرد و معصیت رسول به شمار نرفت (نک: مکارم شیرازی، ۷۲/۳؛ ذیل آل عمران، آیه ۱۲۱) و یا در غزوه خندق نظر سلمان فارسی را برگزید.

د. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (النساء، ۱۰۵-۱۰۶)

در شأن نزول آیات مذکور آمده است که فردی به نام بشیر از طایفه بنی ابیرق به خانه مسلمانی دستبرد زد. فرزند برادر او به نام قتاده که از مجاهدان بدر بود، جریان را به پیامبر گزارش کرد؛ ولی برادران بشیر یکی از مسلمانان با ایمان را به نام لیبید که در خانه آنها زندگی می‌کرد، به این امر متهم ساختند. برادران سارق وقتی عکس العمل او را دیدند، تصمیم گرفتند با او مدارا کنند؛ اما چون باخبر شدند که جریان توسط قتاده به گوش پیامبر رسیده است، یکی از سخنوران قبیله خود را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر برود و با قیافه حق به جانب سارقان را تبرئه سازند. پیامبر طبق وظیفه عمل به ظاهر، شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد. قتاده که بی‌گناه بود، از این جریان بسیار ناراحت شد و جریان را با اظهار تأسف بسیار برای عمویش نقل نمود. عمویش او را دلداری داد و گفت: نگران نباش خداوند پشتیبان ماست. آیات مذکور نازل شد و آن بی‌گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد (نک: مکارم شیرازی، ۱۱۰/۴-۱۱۱).

طبق شأن نزول دیگری سارق مال مسروقه را به خانه یک نفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست، نزد پیامبر گواهی به پاکی او دهند. پیامبر که چنین دید، طبق ظاهر، او را تبرئه ساخت و مرد یهودی محکوم شد؛ اما آیات مذکور نازل شد و حقیقت را روشن ساخت (نک: همان).

در تفسیر نمونه آمده است: در این آیات، خداوند به پیامبر یاد آوری می‌کند که هدف از فرستادن این کتاب این است که عدالت بین مردم اجرا شود. سپس به ایشان هشدار می‌دهد که هرگز از خائنان حمایت نکند و بعد به دستور استغفار می‌دهد. در این که استغفار برای چیست، احتمالاتی وجود دارد: یکی این که برای ترک اولی است که به خاطر عجله در قضاوت صورت گرفته است. دیگر این که استغفار برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلاف گویی‌هایی انجام داده اند. سوم آن که پیامبر طبق قوانین ظاهری

اسلام داوری کرد؛ نه واقعیت امر و لذا پس از روشن شدن واقعیت مأمور به استغفار شد. (نک: همان)

چنین سخنی لازمه ناموجهی دارد. به موجب آن، پیامبر(ص) در حالی که مأمور به داوری بر اساس حکم ظاهری بوده و نه حکم واقعی، باید برای کاری که موظف به رعایت آن نبوده است استغفار کند. به علاوه، شتابزدگی و عجله در قضاوت و یا تحت تأثیر گروه یا افرادی از کسی رفع اتهام نمودن و یا بی گناهی را متهم نمودن مربوط به ظاهر است و نه واقع.

البته رأی علامه طباطبایی در این زمینه تأمل برانگیزتر است. او می‌نویسد: منظور از استغفار این است که پیامبر از خدا بخواهد، امکان پایمال کردن حقوق دیگران و میل به هوای نفس را که در طبع آدمی نهفته است، از بین ببرد و بیاورد (۱۱۴/۹).

در تفسیر نمونه حدیثی به نقل پیامبر(ص) آورده شده که با ظاهر آیات مذکور موافق‌تر است. آورده است که آن حضرت فرمود: «انا بشرٌ و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم یكون الحن بحجة من بعض فأقضى به نحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئاً فلا يأخذه فأنما اقطع له قطعة من النار؛ من بشری مانند شما هستم. شاید بعضی از شما در بیان دلیل خود قوی‌تر از بعض دیگر باشید و من بر طبق همان دلیل حکم می‌کنم؛ بنابراین اگر من به سود کسی قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم، پاره‌ای از آتش جهنم را در اختیار او نهاده‌ام.»

چنان که ملاحظه می‌شود، مطابق شأن نزول‌های مذکور آنچه مسلم است، داوری پیامبر مورد تأیید وحی واقع نمی‌شود و این با هر توجیهی با استقلال تام و تفویض نمی‌سازد. ضمن این که مقتضای خلق عظیم داشتن پیامبر صدور احکام و داوری‌های مورد تأیید وحی نیست.

این هم که خداوند مظهر تام خود را امر به استغفار می‌نماید، توجیه‌پذیر نیست. گویی خدا خودش را امر به استغفار نموده و آنگاه خودش هم وعده آمرزش و رحمت به مظهرش

داده است؛ مگر آن را ناشی از تلاطم و قیام برخی از لایه‌ها و مراتب وجودی آن حضرت بدانیم که لایه‌ای در گوش لایه دیگر امر به استغفار می‌نماید. (نک: سروش، بشرویشیر).

به نظر می‌رسد، استقلال پیامبر در احکام حکومتی و تفویض اختیارات وسیع به ایشان را نمی‌توان به معنای واگذاری پیامبر به حال خودش و بی‌نیازی ایشان از راهنمایی و تأیید دانست تا به دلیل برخورداری از خلق عظیم و مظهریت تامه، هرچه انجام می‌دهد، همانی باشد که خدا می‌خواهد.

از توجه به این دسته از آیات چند نتیجه حاصل می‌شود:

۱. پیامبر در اعمال نظر و شیوه حکمرانی استقلال تام نداشته و همواره به اشاره وحی و روح القدس راهنمایی و تقویت می‌شده است (نک: اصول کافی ۴/۲۰۷) و در ذیل پاره‌ای از احادیث مربوط به تفویض دین نیز آمده و به این اشارت رفته است: «...و ان رسول الله کان مُسَدِّدًا مَوْقِفًا مَوْيِدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزُلُ وَلَا يَخْطِئُ، فَيُشِيرُ بِمَا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأْذِبُ بِأَدَابِ اللَّهِ» (کلینی، اصول کافی، ۲۰/۲). مگر آن که روح القدس را از مراتب و قوای وجودی آن حضرت به حساب آوریم (نک: کمره‌ای، شرح اصول کافی، کتاب الحجّة، ذیل احادیث مربوط به قوای معنوی حضرات پیامبر و ائمه). بنابراین، تأدیب و تربیت پیامبر اسلام(ص) امری خاتمه یافته نیست تا گمان شود آن حضرت به چنان مرتبه‌ای از کمال اخلاقی رسیده است که به خود و نهاده شده است و دیگر نیازی به راهنمایی ندارد و هر آنچه می‌اندیشد یا انجام می‌دهد، عین آن چیزی است که خدا می‌خواسته است؛ بلکه این تأدیب و هدایت خاص امری مستمر از آغاز تا پایان حیات آن حضرت بوده است.

امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: «و لقد قرن الله به (ص) من لدن أن كان فطيماً اعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم» (نهج البلاغه، خطبه قاصعه)؛ از همان لحظه‌ای که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مأمور تربیت او کرد تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

۲. برخورداری آن حضرت از خلق عظیم شرط کافی برای حکمرانی و صدور احکام و فرامین معصومانه نیست؛ حتی ملازمه میان برخورداری از علم و صدور فعل معصومانه غالبی و نه همیشگی است؛ بنابر این علمی که منشأ عصمت است، علمی دیگر است که در ذیل این آیه به آن اشاره کرده است: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أُنزِلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (النساء، ۱۱۳) و در روایات هم وارد شده است که پیامبر و امام دارای روحی است که او را از خطاهای و معصیت نگهداری می‌کند (نک: طباطبایی، ۸۰/۵). به تعبیر دیگر سبب اصلی عصمت پیامبر تثبیت و تأییدات ویژه الهی است و نه علم و یقین به معنای متعارف آن و نه برخورداری از اخلاق بزرگ منشانه.

این معنا را با تأمل در آیات ۷۳ تا ۷۵ از سوره اسراء می‌توان دریافت: «وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا \* وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَفَقَدْنَا كَدُّكَ تَرَكْنَا مِنْهُمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (الاسراء، ۷۳-۷۴).

لزوم اطاعت مطلق از حکمران به خاطر معصوم بودن او نیست؛ بلکه مصالح اجتماعی نیز می‌تواند مجوز چنین اطاعتی باشد؛ همچنان که از فتوای مجتهد یا رأی طبیبی که آنها را به عدالت و تخصص علمی می‌شناسیم، بی‌چون و چرا اطاعت می‌کنیم؛ با این که احتمال خطاهای در آراء آنها می‌دهیم (نک: طباطبایی، ۳۹۰/۴).

۳. احکام حکومتی تشریع دین محسوب نمی‌شود. به بیان دیگر امر الله نیست؛ بلکه امر الناس است و لذا خداوند در این گونه امور فرمان مشورت با مردم را به پیامبر داده است و اعتبار این قبیل احکام موقتی است و نه همیشگی و دایره مدار مصالح اجتماعی است. در این گونه موارد ممکن است خداوند در آنچه که پیامبر به اجتهاد خودشان یا رأی مردم مصلحت دانسته‌اند، تصرف نماید (نک: همان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹).

البته نمی‌خواهیم بگوییم که این احکام به لحاظ موقتی بودن تشریع دین محسوب نمی‌شوند تا گمان شود، در این صورت آیات منسوخ که حاوی احکام موقتی هستند، در

نظر آنان که قائل به وجود چنین ابائی در قرآن هستند، نیز از دایره تشریع خارج می‌شوند؛ بلکه احکام حکومتی از تابع همان معیاری هستند که آیات منسوخ‌اند. از این قبیل آیات باز هم می‌توان ذکر کرد که ما برای رعایت اختصار به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

### ۳. بررسی دعوی استقلال نبی در تشریع احکام دینی

برخی بر این نظرند که خداوند علاوه بر ابلاغ وحی قرآنی بیان محتوا و تطبیق همه یا بخشی از آن را به پیامبر(ص) تفویض نموده است و آن حضرت آنها را بدون مدد وحی تبیین یا بر مصادیق تطبیق می‌داده است. مستند قرآنی آنان آیه ذیل است:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ (التوبة، ۲۹).

از نظر ایشان، این آیه بر تحریم پاره‌ای از احکام از ناحیه خدا و برخی دیگر از ناحیه رسول او دلالت دارد. اما به نظر می‌رسد، این آیه نمی‌تواند بر مدعای مذکور دلالت داشته باشد؛ زیرا آن در مقام تعلیل حکمت فرمان قتال با اهل کتاب (مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) است که دارای سه ویژگی هستند: اول آن که به خدا و روز آخر ایمان ندارند؛ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ دوم آن که آنچه را خدا و رسولش حرام کرده است، حرام نمی‌شمارند؛ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؛ سوم آن که به دین حق نمی‌گروند و حق آن را ادا نمی‌کنند؛ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ (نک: طباطبایی، ۳۴۹/۴).

معلوم است که اهل کتاب اصل رسالت آن حضرت را قبول ندارند تا چه رسد به تشریعات مستقل آن حضرت و لذا بسیار بعید است که خدا برای نپذیرفتن تشریعات مستقل آن حضرت حکم به قتال آنها دهد؛ لذا محرمات در آیه شریفه همان محرمات اسلامی است که خدا نخواست است، در اجتماع اسلامی شایع شود (نک: همان) و محرمات رسل چیزی جدای از محرمات خدا نیست و آیه مذکور بسیار متفاوت است با آیه «وَ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا



أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء، ۸۶) که در آن از تکرار لفظ «اطیعوا» تفاوت اوامر استنباط شده است؛ زیرا در این آیه مؤمنان به رسالت به اطاعت از فرمان‌های حکومتی آن حضرت دعوت شده اند؛ اما در آیه مورد بحث کافران به رسالت آن حضرت، به لحاظ به رسمیت نشناختن تشریعات رسول بنا به برداشت صورت گرفته به قتل محکوم شده اند. اگر چنین برداشتی از آیه درست باشد، لابد مراد از تحلیل و تحریم در آیه «يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (الأعراف، ۱۵۷) را نیز باید به معنای تشریعات مستقل پیامبر دانست و لذا اگر از آیه ۲۹ توبه با تکلف بتوان نوعی استقلال در تحریم و یا تحلیل برای رسول قائل شد، همان احکام حکومتی است که پیش‌تر از آن سخن رفت. این قبیل احکام جنبه تشریح ندارد.

اگر بناست به آیات قرآن تمسک کنیم، چرا به آیاتی نظیر: « قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَرَأَنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَائِهِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ \* قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَذْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» (یونس، ۱۵-۱۶) که ظهور در تبعیت محض پیامبر از وحی دارد، توجه نکنیم و از این قبیل آیات کم نیست.

علاوه بر آن خدا در قرآن در برخی از احکام و آراء پیامبر را که می‌تواند جنبه تشریحی پیدا نماید، تصرف نموده است و این می‌تواند گواه عدم استقلال تام آن حضرت در این زمینه باشد، هر چند در اطراف این آیات مناقشات زیادی صورت گرفته است که ما در ذیل برخی از آنها را می‌آوریم:

الف. قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنْ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْتُهُمْ وَ إِيَّاهُمْ يَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنْ اللَّهُ لَتَفْوُّ عَفْوَرٍ (المجادلة، ۱-۲)؛ خداوند قول زنی را که در مورد شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت

می‌کرد، شنید (و تقاضای او را اجابت کرد). خداوند گفتگوی شما را با هم می‌شنید و خداوند شنوا و داناست. کسانی از شما که همسران خود را ظاهر می‌کنند و (می‌گویند انت علی کظهر امی) هرگز مادرانشان نیستند. مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند، آنها سخنی منکر و زشت و باطل می‌گویند و خداوند بخشنده و مهربان است

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت‌اند. ماجرا چنین بود که زنی از طایفه انصار مورد خشم شوهرش قرار می‌گیرد و بر طبق رسوم جاهلیت مورد ظهار واقع می‌شود. ظهار نوعی طلاق بود که نه زن آزاد می‌شود و نه قابل بازگشت است. چیزی نمی‌گذرد که مرد پشیمان می‌شود. همسرش برای چاره جویی نزد رسول خدا(ص) می‌رود و ضمن بیان سرگذشت خود از آن حضرت چاره جویی می‌خواهد. پیامبر می‌فرماید: تو بر او حرام شده‌ای! بار دیگر آن زن می‌گوید: ای رسول خدا او صیغه طلاق جاری نساخته است و او پدر فرزندان من و از همه در نظر من محبوب‌تر است. فرمود: تو بر او حرام شده‌ای و من دستور دیگری در این زمینه ندارم. آن زن رو به درگاه خدا می‌آورد و به درگاه او شکایت می‌نماید و به دنبال آن آیات نخست سوره مجادله نازل می‌گردد و راه حل مشکل ظهار را به روشنی نشان می‌دهد (مکارم شیرازی، ۴۰۷/۲۳ و نک: قرطبی، آلوسی، طباطبایی، فخررازی، سید قطب، ابو الفتوح رازی، ذیل آیات).

این شأن نزول به وضوح مدعیات ما را در زمینه عدم استقلال و تفویض بی‌چون و چرا و مطلق دین به آن حضرت را نشان می‌دهد:

ب. الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا اتَّفَقُوا مِنْ أَمْرِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لَلنَّبِيِّ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّائِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اذْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (النساء، ۳۴)؛ مردان سرپرست زنان‌اند، به سبب فضلی که خدا به آنان داده و به سبب اموالی که به زنان نفقه می‌دهند. زنان صالح فرمانبردار و حافظ ناموس خودند؛

چنان که خدا حفظ کرده است؛ ولی آن زنانی را که از نشوزشان بیم دارید، پند دهید و در بستر با او قهر کنید و آنان را بزنید تا این که از شما فرمانبرداری کنند. هرگاه فرمانبرداری کردند، بر آنان راه تعددی ببویید که خدا برتر و بزرگ است.

مقاتل آورده است که این آیه درباره سعد بن ربیع که از نقباء بود و همسرش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر نازل شد. آن دو از انصار بودند. حبیبه بر او نشوز کرده بود و سعد نیز او را زده بود که با پدرش نزد پیامبر می رود و عرض می کند. من عزیزم را بستر او قرار داده‌ام و او وی را زده است. پیامبر فرمود: باید شوهر قصاص شود و آن زن به همراه پدرش برگشت تا قصاص کند. ناگاه پیامبر او را خیر کرد که برگردد. جبرئیل نزد آمد و این آیه را بر من خواند. پیامبر افزود: اُردنا أمرا و أراد الله أمرا و الذی أراد الله خیر؛ ما چیزی قصد کردیم و خدا چیز دیگری را قصد کرده و این چنین قصاص از آن مرد برداشته شد. (طبرسی، ۶۸۳/۳ ذیل آیه؛ نک: فخررازی، ذیل آیه)

البته علامه طباطبایی در بررسی روایت مذکور این شأن نزول را به دلیل منافات با عصمت نمی پذیرد و آن را از مصادیق نسخ سنت با وحی نمی شمارد؛ اما به نحو کلی و سریسته به نکته ای اشاره می نمایند که بسیار رهگشاست و آن این که «خداوند متعال در برخی از احکام آن حضرت تصرف می نماید اما اینها همه در احکام ولایت و حکومت ایشان است نه در تشریعات و احکام شرعی چه که این طرز از تخطئه باطل است» (طباطبایی، ۳۴۹/۴).

از این عبارت کوتاه بر می آید که:

اولاً، از نظر ایشان احکام ولایی و حکومتی آن حضرت، تشریح محسوب نمی شود؛ ثانیاً، آن حضرت در احکام ولایی استقلال تام به گونه ای که بشود ادعا کرد، این قبیل امور به آن حضرت تفویض شده است، ندارد؛ زیرا در این صورت تصرف در آن با استقلال و تفویض منافات دارد.

ثالثاً، تخطئه یا به تعبیر ایشان تصرف در احکام حکومتی آن حضرت منافاتی با عصمت و خلق عظیم آن حضرت ندارد. امری که ایشان در نقل قول از مفسر دیگری آن را نمی پذیرند (همو، ۲۸۷/۹).

آن مفسر نوشته است: «إذن دادن آن جناب از روی اجتهاد خودش بود؛ چون پیش‌تر وحیی در این باره به آن حضرت نرسیده بود و اشتباه در این موارد از انبیاء (ع) جایز و ممکن است است. آن که جایز نیست صدور مخالفت با وحی و نافرمانی خداست که همه انبیاء (ع) از آن معصوم‌اند و محال است که پیامبر خدا دروغ بگوید یا در آنچه به وی وحی شده است، خطئه برود و یا عملاً با آن مخالفت نماید» (نک: همو، ۲۸۷/۹).

رابعاً، پیامبر در این قبیل احکام از وحی تبعیت نمی کرد و به اجتهاد و نظر خودش عمل می کرد.

ج، یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَ لَكَ مَرْضَاتُ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۵﴾ وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا بَيَّنَّاتُ بِهِ وَأَظْهَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا بَيَّنَّاتُ بِهِ قَالَتْ مَنَ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَيَّنَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (التحریم، ۱-۳)؛ ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده، به خاطر خشنودی همسرانت بر خود حرام می کنی و خداوند آمرزنده و مهربان است. خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او عالم و حکیم است و آنگاه که پیامبر یکی از رازهای خود را به یکی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری کرد. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، پرسید: چه کسی تو را از آن آگاه ساخته است؟ پاسخ فرمود: خدای دانا و باخبر از همه چیز مرا آگاه ساخت.

از آیه نکاتی چند به این قرار به دست می آید:

اولاً، پیامبر برای خشنود ساختن همسرانش حلال خدا را بر خودش حرام کرد (هرچند این تحریم جنبه تشریح نداشته باشد)، اما خداوند او را از این بابت مورد بازخواست قرار داد. جای این پرسش است که چطور ایشان که در مورد خودش حق و استقلال رأی ندارد و نمی‌تواند در امور شخصی خودش بر خلاف فرمان خدا تصرف کند، می‌تواند در امر خدا و دین او مستقلاً قانون‌گذاری نماید؟

ثانیاً، پیامبر از پیش خود به نمان و غیب افراد آگاه نیست؛ زیرا تا خداوند او را از افشای رازش توسط یکی از همسرانش آگاه نساخته بود، او نمی‌دانست که همسرش راز او را بازگو کرده است و لذا آنگاه که آن همسر از او پرسید: چه کسی تو را از این ماجرا آگاه ساخته است، پیامبر فرمود: خدای دانا و خبیر مرا آگاه ساخت و فرمود: من علم غیب دارم. ثالثاً، همسران پیامبر که نزدیکترین افراد به ایشان بودند، با ایشان معامله کسی را نمی‌کردند که تمی شود، او را فریفت و چیزی را از او پنهان کرد؛ زیرا در این صورت از چگونگی آگاهی پیامبر از افشای راز جويا نمی‌شدند.

رابعاً، موارد مذکور با برداشتی که از برخورداری پیامبر از خلق عظیم و مظهریت تامه که عامل اصلی تفویض دین به ایشان است، منافات دارد.

د. «وَلَا تَصَلُّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (التوبة، ۸۴)؛ و ای پیامبر بر سر هیچ یک از منافقان که بمیرند، هرگز نماز نگزار و بر سر قبرشان نایست؛ زیرا آنان به خدا و رسولش کافر شدند و در حال تبکاری مردند. نظریه مظهریت انسان کامل با امر و نهی پیامبر (ص) سازگار نیست. اعم از آن که این آیه قبل از عمل پیامبر نازل شده باشد یا بعد از آن. در هر حال عمل ایشان مورد تأیید قرار نگرفته است. نمی‌توان انکار کرد که آن حضرت قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می‌گزارده و کنار قبر آنها می‌ایستاده است (نک: مکارم شیرازی، ۷۱/۸).

#### ۴. نتایج

نتایجی که از این مباحث حاصل می‌شود، به این قرار است:

۱. نقل روایات مربوط به تفویض دین در منابع معتبر را نمی‌توان و نباید به معنای واتهاده شدن پیامبر به حال خودش پنداشت؛ بلکه مفاد این روایات نشان از آمادگی ایشان برای پذیرش مسئولیت‌های ناشی از رسالت می‌دهد.

۲. تفویض دین به معنای اعطای اختیارات وسیع حکومتی به پیامبر امری است که لازمه اداره نظام امت اسلامی و رعایت شرایط زمان و مکان است و این غیر از استغناء ایشان از هدایت و تأییدات الهی است.

۳. در تحلیل و تبیین مذکور مغالطه‌ای صورت گرفته است که برخورداری پیامبر از خلق عظیم را مرادف یا مظهریت علم و اراده خدا پنداشته و براساس آن ریشه احکام ولایی و حکومتی آن حضرت و اعتبارش را همین مظهریت دانسته است.

۴. اگر ریشه اعتبار و حجیت سنت پیامبر مقام ولایت و قرب معنوی آن حضرت به حق تعالی اخذ شود و همه وجود و شخصیت آن حضرت عین وحی تلقی شود، آنگاه راه برای این که قرآن نیز نازلۀ شخصیت متعالی آن حضرت دانسته شود، هموار می‌گردد.

۵. نبوت غیر از عرفان و نبی غیر از عارف است و لذا شؤون مربوط به آن همچون داشتن خلق عظیم را نمی‌توان در قالب اصطلاحات عرفانی درک نمود.

۶. چنانچه پیامبر به لحاظ برخورداری از خلق عظیم مظهر و بلکه عین علم و اراده الهی باشند، آیات متعددی که به راهنمایی و تصرف در آراء و احکام ایشان می‌پردازد، توجیهی دیگر می‌طلبد.

۷. تبیین ارائه شده از حکمت فاعلی تفویض دین، یعنی برخورداری از خلق عظیم و مرادف پنداشتن آن با مقام مظهریت و عصمت در تعارض آشکار با نظریه ولایت مطلقه فقیه است که یکی از مبانی آن همین روایات تفویض دین است؛ چون در این صورت اختیارات حکومتی پیامبر به غیر معصومین قابل تعمیم نخواهد بود (نک: امام خمینی، ولایت فقیه، ۵۵؛ همو، صحیفه نور، ۱۷۰/۲۰).

۸ احکام حکومتی و ولایی پیامبر تشریح دین محسوب نمی شود و دائر مدار مصالح زمان و مکان عصر خویش بوده است و لذا با تغییر شرایط و مصالح قابل تغییر است و زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد.

۹ استقلال احکام تشریحی پیامبر اگر به معنای استناد آنها به غیر از وحی قرآنی مثل وحی بیانی باشد، قابل قبول است؛ اما اگر به معنای آن باشد که همه اقوال و کردار و اجتهادات آن حضرت مظهر اراده خدا و عین دین و عین وحی باشد و هیچ ارتباطی با جنبه بشری آن حضرت نداشته باشد، امری است مورد تأمل مگر آن که وحی در مورد آن ساکت باشد.

۱۰ غفلت از جنبه بشری پیامبر و محدودیت‌های ناشی از آن سبب شده است که با تأویل برخی آیات یا خارج کردن آنها از سیاق همه گفتار و کردار آن بزرگوار عین وحی و عین دین محسوب شود و از او تصویر ما فوق انسان ترسیم شود و نه انسان ما فوق و برای رفع بعضی موارد تعارض به انکار مستندات تاریخی یا تأویلات دور از ذهن آیات مربوط دست بزنند.

کتاب شناسی

قرآن کریم

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات قدس، ۱۳۸۳

ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید بن ماجه، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق

ابو شهبه، محمد ابن محمد، دفاع عن السنه، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ ق

حاکم نیشابوری، ابو عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی،

بیروت، دار المعرفه، بی تا

حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴

خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، انتشارات سازمان مدارک انقلاب اسلامی با همکاری انتشارات سروش، ۱۳۶۹ ش

همو، ولایت فقیه، تهران، انتشارات سید جمال هدایت، بی تا

دارمی، ابو محمد عبدالله بهرام، سنن دارمی، بیروت، دار احیاء السنه النبویه، بی تا

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق

سروش، عبدالکریم، نامه بشرویشیرو همچنین طوطی و زنبور در پاسخ به آیه الله سبحانی

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ ق

طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، قم، ۱۴۰۱ ق

طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۸ ق

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق

عسگری، سید مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، دانشکده اصول دین، قم، ۱۴۱۶ ق

فخر الدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق

کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق، با ترجمه و شرح آیت الله حاج شیخ محمد باقر

کمره ای، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۱ ق

معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ عمومی حدیث، تهران، گویر، ۱۳۸۵ ش

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۸ ش

۱۴۰ // پژوهش‌نامه قرآن و حدیث - شماره پنجم (زمستان ۱۳۸۷)

نجار زادگان، فتح الله، «خلق عظیم و تقویض دین»، مقالات و بررسی‌ها، دانشکده الهیات و

معارف اسلامی، ۱۳۸۶، ش ۸۴

همو، تفسیر تطبیقی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۳ش

نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت، ۱۴۰۸ق